

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

حسبنا الله ونعم الوكيل  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام  
الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام  
الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام

مَطْبَعُ زَيْتُونِ كَامِلِي  
دَرْجَةُ زَيْتُونِ كَامِلِي

۲۲۷۵۴

۲

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة چنین گوید مؤلف این رساله فقهی چندی  
سید امداد اعلیٰ حنفی ولد سید مولوی غلام مصطفی اکبر آبادی  
که درین زمان مردمان بهمهالت و ضلالت خو ساخته اند و بطلب  
علم کمتر رجوع میکنند و آن سبب سیاهی و مردگی دل ایشان بود  
و نهی دانند که حیات و سفیدی دل بعلمست یعنی صیقل دل بود

رابع

|                          |                         |
|--------------------------|-------------------------|
| و این جهان را تومره شناس | نباشد و این جهان حشاش   |
| دلت با علم او ب زنده کن  | و گرنه تو باشی خرناسپاس |

اول طلب علم کن بعد از آن بال از حلال جمع نما اگر پیش از  
تحصیل علم بدینادریان مشغول گردی وقت تو ضائع شود  
و بر تو روزند فراهم آید و عیال تو بسیار گردد و محتاج شوی  
بمصلح ایشان و علم را بگذاری باید که در عنوان جوانی  
و وقت فراغ دل و خاطر بعلم مشغول شوی پستربال اشتغال  
نمایی زیرا که کثرت ولد و عیال سبب تشویش بالاست

### دلایل فضائل علم

تا علم نباشد تقوی نباشد زیرا که آن کس که عالم نبودند اند  
که کردنی که است و نا کردنی که ادم پس تقوی بی علم

مکن نباشد پس متقی آن کس باشد که هم عالم بود و هم عال  
هیچ شک نیست که آن کس که او را هر دو بود کامل تر بود و ا  
بران کس که از عالم سخن بشنود و انگاه طلب علم نکند بجوید  
علم را با موزید اگر علم شما کی بخت نگر و اند بد بخت هم نگر و اند  
اگر علم شما را رفیع نکند و ضعیف هم نکند اگر علم شما را بتوانگری  
نرساند بر ویشی هم نرساند اگر علم شما را سود ندارد و زیان هم ندارد  
و نگویید که ترسیم که علم بیا موزیم و عمل نکنیم بگویند که ای  
میداریم که با موزیم و عمل در اینیم زیرا که عمل شفیع گناه مرد با  
علم ترست از مال بسبب مال همه دوستان دشمنان و دشمنان دشمنان  
آن مال خود را خواهند و او را بسبب علم همه دشمنان دشمنان  
زیرا که هر که مردم را اعتقاد باشد که او عالم برگزیده است کس او را

ایمان و صانع  
مانند و دشمن  
صاحب مال  
علم آفرین  
ویم از او منتظر  
اعلان کرده

خدمت کنند و چون درست شد که بسبب مال دوست دشمن  
 میشود و بسبب علم دشمن دوست هر لینه علم از مال فاضله بود  
 مال مرد را بدینارساند و از مولی دور کند و علم را به مولی رساند  
 و از دنیا دور کند پس علم از مال بهتر بود فضلی که بسبب مال بود  
 در خطر و زوال باشد زیرا که بسیار باشد که با مال او تو انگر باشد  
 و بشام درویش شود و فضلی که بسبب علم باشد هرگز زایل نشود  
 پس علم بهتر از مال باشد مال بعد از مرگ نماند و علم بماند پس  
 علم از مال فاضله بود مال جسمیست از ذات تو مباین و علم  
 نور است و ذات تو ساری پس علم از مال فاضل تر بود  
 قانون مال داشت عاقبت او این بود که در زمین فرو رفت  
 و او ریس پیغمبر علیه السلام علم داشت حاصل او این بود

علمی که در علم  
 خجسته است

۴  
که مکان عالی رفت پس علم از زمان بهتر بود و حجت مال صفت  
مزد و دوزخ نیست و همان قارون و علم صفت ملائکه و نبیا  
و اولیاست در تخیلیست ای عیسی تعظیم کن علماء را و شناس  
فضیلت ایشان را پس علم از مال بهتر بود و علم مخدوم <sup>خجسته</sup> و حجت  
و مال خادم جسد پس علم از مال فاضلتر بود و جاہلی از حکیمی <sup>در باب ۱۲</sup>  
پرسید که پیوسته علماء را بر در سرائی پادشاهان می بینم و نادرباشد  
که پادشاه بدر خائ عالمی بود و اگر علم فاضل تر بودی از مال  
باستی که این مسئله بر عکس بودی حکیم گفت که عالم میدانند  
که هم در علم منفعتست و هم مال لاجرم هر دو طلب میکنند  
و جاہل نمیدانند که در علم چه منفعتهاست لاجرم آنرا طلب نمیکند  
پس این معنی هم ویلیست بر کمال علم و نقصان جاہل

۵  
از شخصی پرسیدند که ترا آن بهتر باشد که عالم باشی یا درویشی یا تو انکه  
باشی گفت که علم یا درویشی بهتر زیرا که چون عالم باشم باشم و باشم  
که بپرکت علم تو انکه شوم تا هم عالم باشم و هم مالدار و چون جاهل  
باشم رو باشم که بجهل کاری کنم که مال نماند پس هم جاهل باقی ماند  
و هم فقر حق تعالی مهتر سلیمان را مخیر گردانید میان علم و ملک  
و مال سلیمان علم اختیار کرد و لا جرم هم علم حاصل شد و هم ملک  
و هم مال علم با موز که در علم ده منفعتست نخستین آنست که  
وسیل باشد بر صفای جوهر روح و کمال موت و و م آنکه  
در وقت تنهایی آیش و چلیس تو باشد سوم آنکه در غربت یار تو  
باشد چهارم آنکه در حضر کار ساز تو باشد پنجم آنکه هر کجا حاضر شو  
علم ترا بر ضد آن مجال نشاند ششم آنکه مرادی که ترا باشد

علم تر ابدان مرور سازند هفتم آنکه اگر درویش بشی علم مال تو باشد  
 هشتم آنکه چون مردی را اصالت باشد چون علم با نمود و عزیز <sup>دولت</sup> <sup>ای علم</sup>  
 دارند نه آنکه اگر مردی اصل نباشد او را بریادتی بزرگی سازند و هم آنکه  
 اگر مردی پادشاه باشد چون عالم شود علم او سبب زیادت بها  
 و جلالت شود و رغبت در طلب علم از پیشش وجه باشد و وجه اول  
 آنکه گوید الله تعالی بعضی افعال مکلف کرده است تا علم نباشد  
 آن افعال در وجوب نماید و نتوانم آورد و وجه دوم آنکه مرا از  
 معاصی نمی کرده است و از معاصی دور نتوانم بود مگر بواسطه  
 علم و وجه سوم آنکه مرا بشکرت نعمتهای خود فرموده است و شکر  
 نعمت نتوانم بجا آورد مگر بعلم و وجه چهارم آنکه مرا بانصاف دادن  
 فرموده است و آن نمیسر نشود الا بعلم و وجه پنجم آنکه فرموده است



تا وقت بلا صابر باشم و آن بجز علم ممکن نیست و چه ششم آنکه  
 مرا بعد از شیطان فرموده است و آن حاصل نشود مگر بواسطه  
 علم چون بر پیشش روبرو دین خود را موقوف بیند بر علم  
 هرگز به عقل او را بران دارد که بطلب علم مشغول شود هیچ کار  
 که آدمی بآن مشغول خواهد شد فاضله و بزرگتر از علم نخواهد بود  
 و همیشه که بآن مشغول خواهد شد برای طلب دنیا مشغول خواهد شد  
 و علم بیشتر خلق را در دنیا نیز بهتر است از دیگر پیشها و اگر  
 مثلا پیشه دار و علم آن پیشه بروی واجب شود و تا اگر بازگان  
 بود باید که حله شرط مع بداند تا از بیع باطل حذر تواند کرد  
 و برای این بود که عمر رضی الله عنه اهل بازار را دره میزد  
 و بطلب علم میفرستاد و میگفت که هر که فقه بیع نداند نباید که

و باز بود که انگاه حرام بود و وی را خبر نباشد و همچنین هر شیئی  
علمیست تا اگر حجام بود مثلاً باید که بداند که چه چیز شاید که  
از آدمی ببرد و چه دندان شاید که بکند و چه مقدار از دار و دوا  
عمل کند و امثال این و این علمها بحال هر کسی بگردد و رسیدن  
از خدای تعالی هیچکس را نیست مگر علما را این دلیل بزرگست  
بر فضیلت علم دنیا و همه لذت دنیا سبب <sup>من عباده</sup> <sup>انداختن</sup> <sup>العلماء</sup> <sup>است</sup> سبب است  
نفس است و علم سبب ضایع عالمین است مصرع  
به بین تفاوت از کجاست تا کجا اهل علم دانا است و بی علم نادان  
اهل علم مثل نور است و بی علم مثل ظلمات اهل علم بصیرت  
و بی علم اعمی پس همچنان نسبت که در نور و ظلمات داعی و بصیرت  
همچنان در اهل علم و علمست پس فضیلت علم ظاهر شد که عالم

و بعد از این که گویید برابر نخواهد شد و درجات اهل علم از همه جای کمال تر باشد  
 فضیلت هر چیزی آن باشد که آنچه کمال حال او باشد قابل بود  
 فضیلت دیده بدان بود که در وی قوت بینائی باشد  
 و فضیلت گوش بدان که در وی قوت شنوائی بود چون این مقدمه  
 معلوم شد گوئیم آدمی که هست از دو جوهر یکی جسد و یکی روح  
 شک نیست که همچنانکه کمال حال جسد انگاه بود که در وی روح  
 بود همچنان کمال حال روح انگاه بود که در وی علم و معرفت بود

## حکایت

آدمی در احوال خود می نویسد که در ایامی که تحصیل علوم مشغول  
 بودم از مال جاه دنیا نصیبی نداشتم و روزگار بوقت رفاقت  
 میگذرانیدم و هر صبح که بطلب علم از خانه بیرون می آمدم

در راه گذرین بقالی بود از من می پرسید کجا میرود  
 گفتمی که پیش فلان فقیه میروم و باز هنگام مراجعت گفتمی که چرا  
 اوقات عمر عزیز خود را ضائع میکنی باید که حرفتی یا موزی  
 تا از ان قوت تو حاصل شود و این ورق چند که در دست  
 داری بمن ده تا آنرا پاره پاره کرده در ظرفی بیندازم و آب  
 در آن بیزم غرض دادم آن فضول زمین نوع ملامت می دهم  
 از طعن می مجروح شدی چون فقر و افلاس من بپایان  
 رسید روزی در خانه خود استاده بودم که ناگاه خادم ابو نصر  
 در رسید و گفت امیر ترامی طلبید گفتم امیر مرا چه می شناسد  
 و من بجز این جامه خلّاقان دیگر لباسی ندارم که پوشیده  
 در خدمت امیر حاضر شوم خادم باز گشت و آنچه از من شنیده بود

بخدمت امیر عرض نمود امیر در حال چند دست سخت لطیف  
 باصطوره هزار وینار پیش من فرستاد و من آن لباس را پوشیدم  
 در خدمت سوگرفتم و او بهمین که مرادید تعظیم برخاست به پهلوی  
 خود من نشانید و الطاف بسید فرمود و گفت ترا بجهت سلیم  
 پسر بارون رشید مقرر کردم باید که در بغداد روی بدان  
 امر قیام نمائی من قبول کردم و بر فاقته یکی از معتمدان امیر  
 طی مسافت نموده بخدمت بارون رشید مشرف گشتم تا او را  
 پسر خود محمد امین را طلبیده و متشن دست من سپرد و من بتر  
 و می مشغول شدم و دقیقه از وقایع تعلیم نامرعی نگذاشتم  
 چون بهمنش کامل بود و عنایات الهی شامل در اندک مدت ابواب  
 جمله علوم بر روی احوالش گشود و گوی بهقت از علمای معاصرین

روزی هارون شید پی استخان مجلسی از علما و اوبابیار است  
 و محمد امین را طلب فرموده چون در قابلیتش بر محنت سرب  
 کامل العیار برآمد هارون شید خوشنود شده طبقهای حج اهر فرقی  
 نشان زد و بانعام فراوان که در میزان قیاس من سنجید نوازش فرمود  
 بعد از آن پرسید که یک چه متناواری گفتم بعنایت خلیفه عالم پناه جمله  
 آرزوی من ادا الا خواهی دارم که بوطن فتنه چند روز بعزت و آبرو  
 قیام نمایم تا در نظر اهل شهر اعتبار من بهیزاید هارون شید اجازت داد  
 و بامیر ابو نصر فرمان فرشت که هر هفته با متابعدی خود در خدمت صمعی  
 حاضر شده با پس با عزاز تمام در بصره رسیده بهمان منزل قدیم خود که  
 کریمه بنشیند و درخت اقامت کشیدم و زمی آن بقال فضول کو  
 با جماعتی پی کاری نزو آن گفت امی شیخ آن رقهای کاغذ را

و بسوگروم و آب و سوی تختم دیدی که چه خوشگوار بباد بیچاره از گفته  
 خود متفعل شده و مقام اعتذار آمد گفت آنچه در خدمت شما بهره چاو  
 میکنم به بخشید که آن بی بصیرتی من بوده است حال معلوم شد که  
 نخل علم و دانش اگر چه دیر تر ثمر می آید ولیکن صاحب خود را در دنیا و عقبه  
 بر خور دار میدارد علم واسطه عروج بر معارج قرب است همیشه  
 حقائق اشیا سبب کمالی فضل انسان از حیوان فیض الغلام است و عصمت  
 و همین ابناء خطا بکرم و اکرام او علم گوهر است آینه گوش جان را از تمیز  
 و یقینست و نظیر هر کس عزیز شایسته دل از ارباب خرد بوده است  
 در سواد خط و کتابت جلوه نموده و شن ستاره ایست بر فلک خردمند  
 و درخشان گوهر است سزاوار تاج از جندی مشعلیست که از صحرای حواش  
 نیر چراغیست که از ملاقات نفس و شنی پذیرد آری هر که برسد علم جایات





